■ سال بیست‌وهشتم ■ شماره ۷۹۷۵ ■ چهارشنبه ■ ۱۹ مرداد ۱۴۰۱

ایران

صاحب امتیاز:
خبرگزاری جمهوری اسلامی
سردبیر: کمیل نقی‌پور

تلفن: ۸۸۷۶۱۷۲۰ نمابر: ۸۸۷۶۱۲۵۴ ارتباط مردمی: ۸۸۷۶۹۰۷۵
پیامک: ۳۰۰۰۴۵۱۲۱۳ روابط عمومی / نشانی: تهران خیابان خرمشهر،شماره ۲۰۸
صندوق پستی: ۵۳۸۸-۱۵۸۷۵ / امور مشترکین: ۸۸۷۴۸۸۰۰
چاپ: چاپخانه‌های همشهری
سازمان آگهی‌های روزنامه ایران: دارنده گواهینامه ایزو ۹۰۰۱ از شرکت NISCERT
تهران خیابان خرمشهر شماره ۱۶ / پذیرش سازمان آگهی‌ها: ۱۸۷۷ (۰۲۱)
انتشارات مؤسسه فرهنگی مطبوعاتی ایران: ۵-۸۸۵۴۸۸۹۲
http://irannewspaper.ir

اذان ظهر ۱۳/۱۰ | اذان مغرب ۲۰/۱۹ | نیمه شب شرعی ۰۰/۲۳ | اذان صبح فردا ۴/۴۶ | طلوع آفتاب فردا ۶/۲۰

سخن روز

امام حسین علیه‌السلام:
به گفته‌ام گوش نمی‌دهید زیرا عطایای شما را از حرام پرداخته‌اند و درون‌تان، از حرام پُرشده است و از این رو، خداوند بر دل‌های‌تان مُهر زده است.
مقتل‌الحسین للخوارزمی: ج ۲ ص ۶

نابودی رژیم کودک‌کش به تأخیر نمی‌افتد

محمدمهدی اسماعیلی: وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی در حساب توئیتری خود تصویری از «رهف خلیل سلمان» کودک فلسطینی که در بمباران‌های اخیر رژیم صهیونیستی مجروح و روی تخت بیمارستان خوابیده منتشر کرد و نوشت: «تصاویر رهف خلیل سلمان، دختر یازده ساله که در بمباران اخیر غزه یک دست و پاهایش را از دست داده دل هر انسانی را به درد می‌آورد. خبری که در سکوت خبری رسانه‌های دنیا شنیده نشد. عالم در محاصره حقیقت است و امپراطوری رسانه‌ای غربی نمی‌تواند نابودی رژیم کودک‌کش (صهیونیستی) را به تأخیر بیندازد.» گفتنی است ارتش رژیم صهیونیستی طی روزهای گذشته، در حملات هوایی و توپخانه‌ای سه روزه خود به مناطق مختلف نوار غزه، دست‌کم ۴۵ نفر از جمله ۱۵ کودک و ۲ زن فلسطینی را شهید و بیش از ۳۶۰ نفر دیگر از جمله ده‌ها کودک را زخمی کرد، اما با قبول آتش بس، شکست در این حمله را عملاً پذیرفت.

آب مروت از قدح هیچ‌کس مجوی
خود را حسین و روی زمین کربلا شناس

صائب تبریزی

نـــگاره
نیما شاه‌میری

قاچاق کالاهای اساسی نصف شد

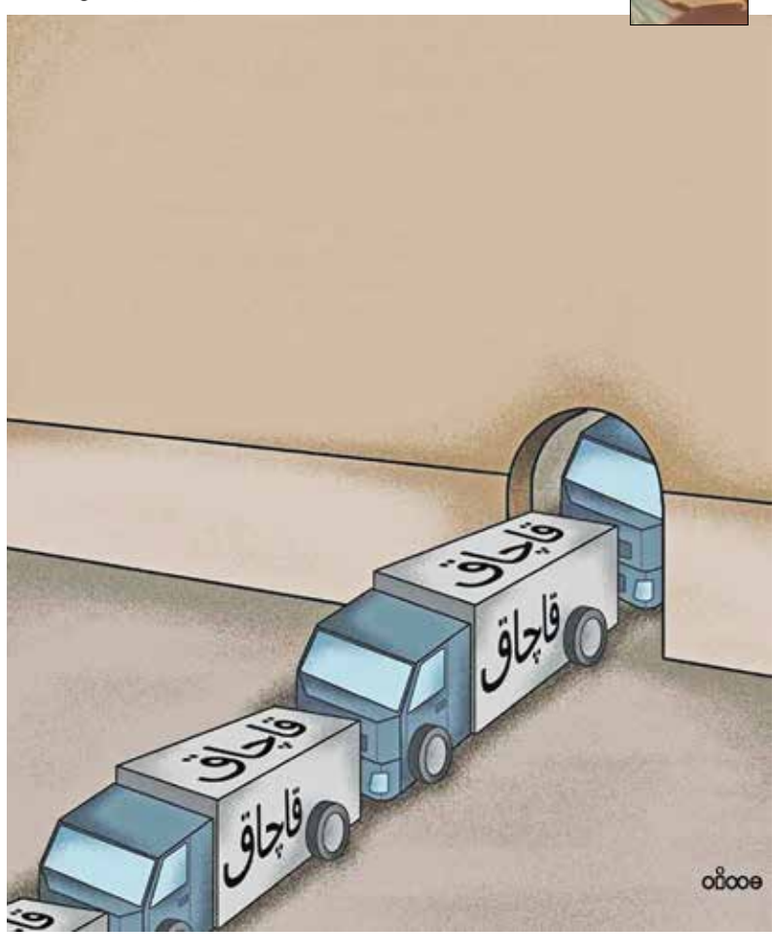

یادداشت

ارمغان بهداروند
نویسنده و شاعر

و قلم را لختی بر وی بگریانم...

اگر چه مرثیه‌نویسی در ادبیات فارسی پیشینه روشنی دارد اما شرایط سیاسی و سلیقه مذهبی دستگاه‌های حکومتی وقت، چندان روی خوشی به مراثی علوی نشان نداده‌اند و اندک نشانه‌های نظم و نثر نیز مرهون هنرمندی شاعران و نویسندگانی است که با استعانت از شخصیت‌ها و شأنیت تاریخی، متون خود را به ملاحت و با ملاطفت با رویدادهایی همچون کربلا گره زده‌اند و تعلق و تمایل خود را پنهان و پیدا ابراز داشته‌اند. نشانه‌هایی مستور که به مرور رمزگشایی شده‌اند و در اکنون ادبیات فارسی کاربردی فراتر از روزگار خلق خویش پیدا کرده‌اند. تورقی در کارنامه نظم و نثر فارسی این چیرگی قدرت و ناچاری شاعران و نویسندگان را یادآور خواهد بود. تقطیع وجه رسانه‌ای ادبیات، مهم‌ترین رویکرد حاکمان و دستگاه‌های دولتی وقت بوده است و از همین رو واقعه‌ای عظیم همچون کربلا را در متون ادبی جز در اشارات و استعارات نمی‌توان لمس کرد و به آنچه از آن با عنوان کارکرد آگاهانه ادبیات یاد می‌کنند دست یافت. فقدان مورخ مؤلفی همچون ابوالفضل بیهقی در آن جنگ نابرابر چنان خسران‌بار است و خسران‌بارتر آنکه از پس سالیان دور و نزدیک هم قلمی چون بیهقی بر این ماجرا لختی نگریسته است یا بهتر بگویم رخصت نداشته است که بگرید. با این همه گاه برخی کدها و کلیدها ما را متوجه شباهت‌آفرینی‌های فردی و تشابهات جمعی در ادوار تاریخی می‌کند. در فصل بر دار کردن حسنک‌وزیر در تاریخ بیهقی، در آخرین حسابرسی‌های وزیر معزول، صحنه‌ای به گونه‌ای چیده شده است که یادآور رجزخوانی‌های قهرمانان دو سوی میدان در طلیعه لشکرهاست.

یک سوی این رجزخوانی بوسهل‌زوزنی است که با بسیار مردان نگهبان و امرای دیوانی و برپای دارندگان صحنه به سپهسالار لشکر یزید می‌ماند و دیگر سوی «حسنک وزیر» است که از بدعهدی و منافقت روزگار و بی‌باکی و آزاده‌خواهی خویش، بی‌نشان از اباعبدالله نیست و خاصه آنکه بیهقی گویا به عمد این جمله را از زبان او نقل می‌کند که: «بزرگتر از حسین علی نیم» و دیگر آنکه جمله سرلشکران سپاه یزید، پیشتر از این نبرد، مدیحت‌گوی فرزند پیامبر بوده‌اند. همچنان که حسنک نیز با تأسف در بوسهل می‌نگرد و می‌گوید که: «این خواجه که مرا این می‌گوید، مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است...» و آن آزادگی حسنک گویی به عمد یادآور عبارت «هیهات من الذله» قرار داده شده است.

اگر چه نمی‌توان به قطعیت بر این هم سرانجامی ادبی رأی داد اما هیچ دلیلی هم نمی‌توان یافت که تأثیرپذیری شاعران و نویسندگان و شرح نهفته ماجرای کربلا را در لایه‌های نمایان و نهان متون انکار کرد.

خواجه بزرگ روی به حسنک کرد و گفت: خواجه چون می‌باشد و روزگار چگونه می‌گذارد؟ گفت: جای شکر است. خواجه گفت: دل شکسته نباید داشت که چنین حال‌ها مردان را پیش آید... و تا جان در تن است امید هزار راحت است و فرج است. بوسهل را طاقت برسید، گفت: خداوند را کرا کند که با چنین سگ قرمطی که بردار خواهند کرد به فرمان امیرالمؤمنین، چنین گفتن؟ خواجه به خشم در بوسهل نگریست. حسنک گفت «سگ ندانم که بوده است، خاندان من و آنچه مرا بوده است، از آلت و حشمت و نعمت جهانیان دانند. جهان خوردم و کارها راندم و عاقبت کار آدمی مرگ است، اگر امروز اجل رسیده است کس باز نتواند داشت که بر دار کشند یا جز دار، که بزرگتر از حسین علی نیم. این خواجه که مرا این می گوید (روزی) مرا شعر گفته است و بر در سرای من ایستاده است...»

در دایره واقعیت

ضدآفتاب مرغوب

بهاءالدین مرشدی
داستان‌نویس

چند روز پیش گذارم به یک کتاب افتاد که اسمش «یادگار خشکسالی‌های باغ» است و نمونه‌هایی از داستان‌های کوتاه فارسی است از سال ۱۳۰۰ تا ۱۳۵۷ که تورج رهنما گزیده کرده. کتاب در سال ۱۳۷۶ در نشر نیلوفر و دوستان منتشر شده است. همه داستان‌های این کتاب را می‌گذارم کنار و می‌روم به سراغ آخرین داستان که نوشته امین فقیری است. داستان «شاهنامه» یک داستان یکی دو صفحه‌ای است که وقتی می‌خوانید شما را میخکوب می‌کند. تصویرسازی‌ها و گزینش کلمات در این داستان بی‌نظیر است. داستانی که یک آدم کهنه‌کار داستان می‌تواند از آن این قدرت را بیرون بکشد. داستان از کتاب «سخن از جنگل سبز است و تبردار و تبر» انتخاب شده اما امین فقیری را با کتاب «دهکده پرملال» بیش‌تر می‌شناسیم. کتابی که در سال ۱۳۴۷ منتشر شده و حالا همین کتاب ۵۴ ساله است. کتاب اول نویسنده‌ای که یکی از نمونه‌های درخشان داستان‌های رئالیسم اجتماعی در ایران است.

حالا می‌خواهم این داستان‌ها را کنار بگذارم و بیایم به یک داستان دیگر از یک نویسنده شیرازی دیگر بپردازم. کتاب «کلاهی که پس معرکه ماند» نوشته محمد کشاورز. حالا این دو داستان‌نویس غیر از شیرازی بودن چه ارتباط دیگری با هم دارند؟ دقیقاً ارتباط شان در یکی از داستان‌های کتاب کشاورز است. شخصیت اصلی این داستان اسمش امین است و معلمی در یکی از روستاهای اطراف شیراز است. امین کتابی منتشر کرده و حالا اهل روستا از معلم شاکی هستند که چرا زندگی آنها را این‌طوری نوشته و آبروی همه را برده است. انگار این داستان ادای احترامی است به امین فقیری و آن کتاب بی‌مانندش یعنی «دهکده پرملال» که هنوز هم یکی از کتاب‌های خواندنی است.

محمد کشاورز هم از آن داستان‌نویس‌های متفاوت در شیراز است. داستان‌نویسی که قصه‌پرداز است و بیش‌تر از آنکه به زبان و فرم‌های زبانی اهمیت بدهد به پرداخت قصه و ساختن دنیایی واقعی اهمیت می‌دهد. دنیایی که این‌قدر ماجرا در خودش دارد که احتیاجی به فرم و بازی‌های زبانی ندارد تا خواننده را جلب کند. روابط انسانی، قصه‌پردازی، فضاسازی‌های واقعی اما مخصوص به نویسنده او را نویسنده‌ای متمایز می‌کند. ادامه‌ای منطقی از شیوه نوشتن امین فقیری است که قصه‌گویی برایش اهمیت ویژه‌ای دارد. همین حالایی که دارم این نوشته را می‌نویسم یادم به داستانی دیگر از کشاورز افتاد که در مجموعه «روباه شنی» منتشر شده. داستان اسمش «روز متفاوت» است و وقتی پا به آن می‌گذارید با دنیایی واقعی روبه‌رو هستید که آرام آرام وهم و ترس را به آن تزریق می‌کند و شما را با روزی متفاوت آشنا می‌کند که می‌تواند شما را شگفت‌زده کند. وقتی داستان تمام می‌شود شما از خودتان می‌پرسید دقیقاً از چه ترسیده‌اید؟ بعد با خودتان کلنجار می‌روید که این همه اضطراب در یک داستان چطور تولید می‌شود و بعد نتیجه می‌گیرید چیزی غیر از موقعیت‌سازی، فضاسازی و انتخاب کلمات درست نمی‌تواند باشد که این حس‌ها را در شما بیدار می‌کند. اما هرگز پا را از واقعیت بیرون نمی‌گذارد و در همان دایره واقعیت شما را با جهانی متفاوت و روزی متفاوت همراه می‌کند. میراث داستان‌نویسی شیراز میراثی متنوع است با داستان‌نویسانی از همه طیف که هرکدام‌شان می‌توانند شما را شگفت‌زده کنند.

زندگی یک بازی است

پیشنهاد

فریده رحیمی
دانشجو

چند سالی است که نوشتن کتاب‌های انگیزشی در بین نویسندگان رواج و در میان مخاطبان محبوبیت پیدا کرده است. «چهار اثر از فلورانس اسکاول شین» یکی از این کتاب‌ها با موضوع موفقیت؛ نگرش مثبت و رسیدن به خوشبختی است؛ کتابی که تاکنون بیشتر از ۶۰ بار تجدید چاپ شده است. این کتاب، ترکیبی از چهار کتاب «راه مخفی به سوی موفقیت»، «گفتار تو، چوب جادوی توست»، «بازی زندگی و شیوه آن» و «قدرت کلام» است. چشم‌انداز این کتاب، بسیار روشن و امیدوارکننده است. جملات مثبتی که در سرتاسر این کتاب به چشم می‌خورند، انگیزه خوبی برای کسانی است که دنبال مسیری جدید و راهی امیدبخش هستند. مطالعه کتاب چهار اثر از فلورانس اسکاول شین برای من کاملاً اتفاقی رخ داد. این گونه که برای خانه تکانی به کمک یکی از اقوام رفته بودم. کتابخانه را که گردگیری می‌کردیم، چشمم به آن افتاد. او گفت: این کتاب را خواندی؟ گفتم نه! و او به خنده گفت: نیم عمرت بر فناست! پرسیدم: چرا؟ گفت به نظر من همه باید این کتاب را بخوانند. برای خواندن کتاب ترغیب شدم. کتاب جالبی بود و دقیقاً همان حرف‌هایی را می‌زد که من کم و بیش به آنها اعتقاد داشتم. از قدرت ذهن و انرژی مثبت سخن می‌گفت؛ چیزی که پیشتر هم تجربه کرده بودم. برای مثال بارها برای من اتفاق افتاده بود که وقتی همه می‌گفتند اینجا جای پارک نیست؛ من می‌گفتم الان جای پارک پیدا می‌شود و به این موضوع باور داشتم و از قضا این اتفاق هم می‌افتاد و بلافاصله ماشینی از پارک درمی‌آمد و من به جای او پارک می‌کردم؛ اما این کتاب در سطح وسیع‌تری، بعد دیگری از زندگی را به من نشان داد. کتابی بسیار جذاب بود که خواندن هر جمله آن به من آرامش می‌داد؛ طوری که انگار سال‌هاست نویسنده را می‌شناسم. نکته در خور توجه این کتاب آن بود که نویسنده با مثال‌هایی درباره خود و مراجعانش موضوعات مختلف را برای خواننده می‌شکافت و ساده و ملموس و پذیرفتنی می‌کرد. به نظرم این کتاب غبار از دیدگان می‌شوید و می‌آموزد که همیشه نیمه پر لیوان را باید دید و با این نگرش مثبت از هر لحظه زندگی می‌توان لذت برد.

■ ترجمه: گیتی خوشدل
■ نشریکان

باور قلبی من این است که با الگو قرار دادن پیام‌های معنوی نویسنده این کتاب می‌توان راه خوشبختی را پیدا کرد. از نظر اسکاول شین، شرط موفقیت این است که انسان توانایی کنترل شرایط مختلف زندگی خود را به دست بگیرد و با کمک گرفتن از الهیات و معنویت، بر مشکلات چیره شود. در واقع، هیچ کس و هیچ چیز جز خود انسان نمی‌تواند با تکیه بر تفکر مثبت و یاری خداوند، او را در مسیر درست زندگی پیش ببرد. همچنین معتقد است زندگی یک بازی است و قرار است که در آن خوش بگذرد. فقط باید مثل همه بازی‌های دیگر، قواعد بازی را یاد بگیریم. در این صورت استرس کمتری متحمل می‌شویم، احساس خوشبختی و موفقیت بیشتری می‌کنیم و اینکه هر روزی که از زندگی ما می‌گذرد، حرکتی به سمت مرحله بعدی است و اعتقاد به خداوند و نیروی مطلقه او، انسان را از وحشت‌زدگی و هراس از ناشناخته‌ها نجات می‌دهد.

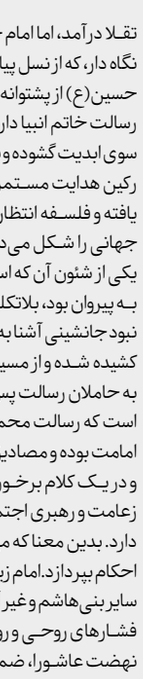

اسماعیل علوی
دبیر گروه پایداری

تبیین نهضت عاشورا در خطبه امام سجاد(ع)

عاشورا در امتداد غدیر

امام سجاد(ع) یکی از حاضران سفر شهادت، از مدینه به مکه و از آنجا به سوی کربلا بود. لکن به‌دلیل شدت بیماری که او را از پا انداخت، نتوانست به سوی میدان برود. با وجود این وقتی ندای «هل من ناصر ینصرنی» پدرش را در روز عاشورا شنید، برای اینکه ندای امامش را پاسخ گوید به تقلا درآمد، اما امام حسین(ع) به خواهرش ام‌کلثوم فرمود: «او را نگاه دار، که از نسل پیامبر کسی در زمین باقی بماند.» این سخن امام حسین(ع) از پشتوانه فکری و فطری گسترده‌ای برخوردار و ریشه در رسالت خاتم انبیا دارد. واپسین بعثت الهی، با این پشتوانه، افقی به سوی ابدیت گشوده و با کلام وحی نیز مورد حمایت قرار دارد. این رکن رکین هدایت مستمر و به صواب آدمی، در واقعه غدیر خم عینیت یافته و فلسفه انتظار منجی در آخرالزمان و استقرار حکومت عدل جهانی را شکل می‌دهد. رسالت‌های پیشین با رحلت رسولانشان، یکی از شئون آن که استمرار رسالت در بستر تاریخ و تعلیم اصول آن به پیروان بود، بلاتکلیف می‌ماند. در نتیجه تعالیم آن نبی به‌دلیل نبود جانشینی آشنا به خم‌وچم مکتب، بتدریج به انحراف و انحطاط کشیده شده و از مسیر خود خارج می‌شد. براین اساس نیاز اجتماع به حاملان رسالت پس از رسول امری حتمی و ضروری می‌نمود. این است که رسالت محمدی(ص) که کامل‌ترین دین است، دارای نهاد امامت بوده و مصادیق آن را افرادی با ویژگی‌های افضل، اعلم، اتْقی و در یک کلام برخوردار از جایگاه عصمت می‌داند. امامت در کنار زعامت و رهبری اجتماع مسلمین، مرجعیت دینی را هم برعهده دارد. بدین معنا که می‌تواند به تبیین، تدوین مفاهیم دینی و تشریع احکام بپردازد. امام زین العابدین(ع) که به همراه عمه‌ها، خواهران و سایر بنی‌هاشم و غیر آن‌ها، از عصر عاشورا به اسارت برده شد، به‌رغم فشارهای روحی و روانی سختی که متحمل بود در عین ابلاغ پیام نهضت عاشورا، ضمن خطبه‌هایی که ایراد می‌فرمود به پیام غدیر نیز توجه خاص نشان داده و همراستایی پیام عاشورا با پیام بعثت، غدیر و انتظار را بازگو کرد و نشان داد که به‌وجود آمدن عاشورا در نتیجه غفلت از پیام غدیر است. امام سجاد(ع) در خطبه مشهور خود در مجلس یزید با سخنان خود آثار ندامت را بر چهره مستمعان نشاند. آن حضرت پس از حمد و ثنای الهی خطبه‌ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی‌قرار شدند.

آن حضرت با رویکرد معرفی فضایل جانشین پیامبر و غصب این موقعیت از سوی کسانی که اهلیت آن را ندارند، فرمود: «ای مردم! خداوند به ما - جانشینان برحق رسول خدا - شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است، به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی‌الله علیه و آله (حمزه) و امام حسن و امام حسین علیه‌السلام دو فرزند بزرگوار رسول اکرم صلی‌الله علیه و آله را از ما قرار داد.» آنگاه در ادامه پس ازاین معرفی کوتاه فرمود: «هر کس مرا شناخت که شناخت و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می‌شناسانم. ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف وسعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج‌کنندگان و تلبیه گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی سیر کرد، من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدرة‌المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیک‌ترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند.» همان‌طور که ملاحظه می‌شود فحوای کلام حضرت در جهت تبیین پیام غدیر با برشمردن فضیلت‌های بایسته جانشین رسول خداست. آنگاه با معرفی نسب خود و نسبت خود با رسول خدا از طریق حضرت فاطمه(س) فرمود: «من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم.» و آنقدر به این افتخارات و برجستگی‌ها ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! تا آنجا که یزید بیمناک شد و برای آنکه مبادا اعتراضی صورت گیرد، به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجاد علیه السلام را با این نیرنگ ساکت کند!! مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد، همین که گفت: الله اکبر، امام سجاد علیه‌السلام فرمود: چیزی بزرگ‌تر از خداوند وجود ندارد. و چون گفت: اشهد اَن لا اله الا الله، امام علیه‌السلام فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم به یکتایی خدا گواهی می‌دهد. هنگامی که گفت: اشهد اَن محمداً رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جد من است یا جد تو؟! اگر ادعا کنی که جد توست پس دروغ گفتی و کافر شدی و اگر جد من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذراندی؟!

خطبه امام سجاد(ع) مردم حاضر در مسجد را سخت تحت تأثیر قرار داد و انگیزه بیداری را در آنان برانگیخت و به آنان جرأت و جسارت بخشید تا به نکات خطبه آن حضرت بیندیشند.

شعر عاشورایی

مهدی سرحدی
شاعر

امشب دوباره هر نفسم با هوای توست
از جان دوباره می‌شنوم، این نوای توست
سر می‌زنی به چشم ترم گریه می‌کنم
چشم تمام گریه‌کنان زیر پای توست
از روضه‌ات کجا بروم؟ خانه من است
چشم امید من به همین روضه‌های توست
خیری بجز حسین در عالم ندیده‌ام
سرمایه من آه کشیدن برای توست
بر سینه می‌زنم که نماند، کسی در او
این سینه جای عشق دگر نیست، جای توست
من سال‌هاست از همه دنیا بریده‌ام
تنها امید زندگی‌ام کربلای توست

فاطمه ناصری‌فر
شاعر

آنجا مگر چه حادثه‌ای روی داده است؟
عمه بگو که شمر کجا ایستاده است؟
عمه چرا نشسته‌ای و گریه می‌کنی؟
روی زمین سکینه چرا اوفتاده است؟
دیگر صدای گریه به گوشم نمی‌رسد
عمه مگر کسی به علی شیر داده است؟
ای قاصدک برو پی بابا به او بگو
که دخترش به آمدنش دل نهاده است
ای باغبان من به هوای نوازشت
اینجا گلی نشسته و چشمش به جاده است...

امیرعلی سلیمانی
شاعر

من سیه پوشم ولی در فکر ماتم نیستم
من که مَحرم نیستم اهل مُحرم نیستم
باز وقت نوحه شد، در خلق عالم شورش است
من که آرامم شریک اشک عالم نیستم
مرد می‌خواهد بگرید پا به پای روضه‌ات
من که هستم؟ هر که هستم مرد این غم نیستم
اشرف اولاد آدم شد سرش بر نیزه‌ها
بر دلم این داغ اگر سرد است، آدم نیستم
در دل من هیأتی امروز بر سر می‌زند
در غم تو یک نفر هستم ولی کم نیستم
چکه چکه شیر آب تکیه امشب اشک ریخت
وای بر من، وای بر من، من که آن هم نیستم

الهام کریمی
شاعر

ای اشک مجلس غم تو آبروی من
پر کن ازین شراب طهورا سبوی من
با اشک بر تو کام دلم را گشوده‌اند
خالی مباد از غم تو گفت‌وگوی من
از لحظه نخست تولد به هر نفس
شد مرگ در هوای حرم آرزوی من
هر بار در مسیر عزای تو گم شدم
شد لطف مستقیم تو در جست و جوی من
اصلاح دین من بجز از راه اشک نیست
شمشیرهای غم! بشتابید سوی من
امشب قدم به چشم‌تر من گذاشتی
ای اشک، میهمان بلندآبروی من

پیمان طالبی
شاعر

ثواب این را گفت و گناه این را گفت
حسین فاطمه! برگرد! راه این را گفت
هلال اول ماهی که گفته‌اند این است
نگاه کرد به عباس و ماه این را گفت
سپید بخت شدن، با حسین آسان است
به خون خویش غلام سیاه این را گفت
ز خون توست اگر دارم اعتبار حسین!
به زیر دین توام! - قتلگاه این را گفت! -
پس از حسین اگر جان دهم رواست به من
خوشا به معرفتش! ذوالجناح این را گفت
کسی نمانده که یاری کند مرا؟ - پرسید -
جهان گریست زمانی که شاه این را گفت
سؤال کرد ز خود حرمله: چه باید کرد؟
«به اشتباه نیفت!» اشتباه این را گفت
سم ستور در آن روز رنگی از خون داشت
که آنکه گفت به خونش مباح، این را گفت
پس از علی به خدا خاک بر سر دنیا
گمان کنم که علی هم به چاه این را گفت
کتاب آه من است اینکه بر سرنی‌هاست
کشید خواهرش از سینه آه، این را گفت
و مرگ سرخ به از زندگی ننگین است
حسین فاطمه روحی فداه این را گفت!

عکس نوشت

«بابا» نام تابلوی جدید حسن روح‌الامین است که به یاد مرحوم حبیب‌الله صادقی کشیده شده است. این تابلو درواقع روایت حسن روح‌الامین از وداع پدر با دختر در روز عاشورا است که با تکنیک رنگ‌روغن روی بوم کشیده شده است. /ایسنا